

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تشکر از دوستان و جواب به اشکالات وارده

تشکر می‌کنم از دقت برادر بزرگواریان که مطالب را دنبال می‌کنند؛ بخواهیم به مطالب گذشته برگردیم مانعی ندارد ولی نمی‌توانیم مفصل مجدداً برگردیم و این عبارات را یکی یکی بحث کنیم.

ایراد اول:

اما راجع به بحث اول؛ ما داریم در مواردی مثل احکام امضاییه‌ای که شارع دارد مثل احلّ الله البيع شارع می‌آید امضا می‌کند اما یک اضافاتی هم در شرایط اینها ذکر می‌کند، یک اضافاتی ذکر می‌کند، بیع را می‌گوید غری نباشد، بیع صبی نباشد، اکل مال به باطل نباشد، این مانعی ندارد. یعنی به صورت کبرای کلی در احکام عقلاییه‌ی امضاییه مانعی ندارد، ولی ما اگر یک احکامی را به عنوان احکام عقلی مطرح کردیم. گفتیم شارع هم بر همان اساس حکم عقل در اینجا مطرح می‌کند اینجا هم باید شرایطش را عقل درک کند، اگر گفتیم شارع یک شرایط دیگری آمده مطرح کرده به این معناست که ملاک، ملاک دیگری است، به این معناست که به ملاک حکم عقل نیست، به عبارت دیگر این موارد نقضی که شما ذکر کردید در احکام عقلاییه درست است، در احکام عقلاییه شارع می‌آید امضا می‌کند بیع عقلایی را، شرایطی را کم و اضافه می‌کند، مانعی ندارد.

اما اگر شما گفتید یک حکمی به ملاک العقل است، وقتی به ملاک العقل شد باید در همین دایره شارع بیاید، اگر شارع همین را خودش به همان ملاک عقل مطرح کرد همان شرایط عقلی را باید لحاظ کنیم، اگر در اینجا شارع شرایط دیگری را مطرح کرد کشف از این می‌کند که به ملاک عقل نیست، یک ملاک جدیدی وجود دارد.

در مصادیقش عقل دخالت نمی‌کند، یکی از حرفهایی که داریم این است که عقل کاری به مصادیق ندارد، می‌گوید تو باید کاری کنی که شکر منعم را انجام بدهی، شارع می‌تواند بگوید این کار را انجام بده اما نه به عنوان اینکه حتماً به عنوان شکر منعم است، اگر شارع اصلاً این را نفرموده بود، باز ما بالأخره باید تحمید و تسبیح می‌کردیم خدا را در یک قالب دیگری، اینکه نقض نشد که ما بگوئیم این به عنوان شارع آمده گفته این شکر منعم است.

این حرف معروفی که گاهی اوقات در مناظر زده می‌شود از سخنرانی‌ها گفته می‌شود که نماز به عنوان شکر منعم است، این حرف اصلاً غلط است و در جای خودش در بعضی از صحبت‌ها هم گفتم که از موارد شکر منعم نیست. آن وقت این کجا و آن مدعا کجا؟

مدعا این است که یک حکمی را عقل بیاید درک کند اما شرایطش را شارع بگذارد، اصلاً این غلط است. بحث در مصادیق

است، یعنی کبری را عقل درک کرده حالا شارع می‌گوید مثلاً فرض کنید این شکر منع است، شارع می‌گوید اگر صدقه هم دادی شکر منع است، عیبی ندارد، ولی این غیر از مدعاست، مدعا این است که عقل یک چیزی را درک کند شارع بیاید شرایطش را برای ما بیان کند، این اصلاً نمی‌شود.

ملازمه‌ی بین حکم عقل و شرع به این معناست که اگر عقل در یک موردی به یک ملاکی حکم کرد بگوئیم شارع به همان ملاک همان حکم را کند، می‌گوئیم شارع ممکن است یک ملاک دیگری داشته باشد، چه کسی گفته که باید به همین ملاک شارع حکم کند و لذا این عبارت شیخ انصاری در رسائل است که «ربما تكونوا دائرة الملاك عند الشرع أوسع من الملاك عند العقل»، عقل تا یک حدی را درک می‌کند اما تمام الملاك را عقل درک نمی‌کند، وقتی تمام الملاك را درک نکرد، ممکن است یک ملاک دیگری وجود داشته باشد، لذا روی این حساب است که می‌گوئیم ملازمه مورد قبول ما نیست.

(سؤال و پاسخ استاد):

ما می‌گوئیم کسی دارد یک منکری را انجام می‌دهد و یا معروفی را ترک می‌کند، ما قبول کردیم اگر این را ببریم در باب ارشاد جاهل ما آن را قبول کردیم و گفتیم از باب ارشاد جاهل این درست است خود ارشاد جاهل هم وجوب عقلی دارد که آدم باید جاهل را ارشاد کند، اما عرض کردیم این برای بحث ما کافی نیست چون ما در امر به معروف و نهی از منکر می‌گوئیم حتی در جایی که کسی عالم است به اینکه این کار حرامی است با اینکه عالم است انجام می‌دهد و بر ما نهی از منکر واجب است، گفتیم مواردی پیدا می‌کنیم، اصلاً ارشاد جاهل موضوع پیدا نمی‌کند چون این طرف ما جاهل نیست.

خلاصه اینکه اگر به این برگردد مانعی ندارد اما غیر از این چیز دیگری لزومی ندارد، نه مسئله‌ی شکر منع و نه مسئله‌ی قاعده‌ی لطف، این ملاکات احکام عقلیه، حتی مسئله‌ی ارشاد جاهل و عرض کردم که در باب ارشاد جاهل عقل می‌گوید به اندازه‌ای که شما ارشاد کنید به جاهل بگو، ایها الجاهل هذا حرام، هذا منکر، اما آنچه که می‌خواهیم اثبات کنیم نهی است، امر است، آیا عقل، چه بگوئیم به ملاک اللطف، حالا ملاک لطف را هم اگر به میدان آوردیم ملاک لطف هم اقتضا می‌کند، من یک تذکری به او بدهم، ملاک لطف همین اندازه است، در حالی که در باب امر به معروف و نهی از منکر از تذکر و امر ابتدایی شروع می‌شود، این را باید در مباحث فقهی در فروع‌اتش ببینید که آیا امر در مراحل بعدی است؟ بگوئیم مرحله‌ی اول اصلاً ما حق امر و نهی نداریم و باید فقط یک ارشاد و تذکر لسانی باشد و بگوئیم این کار حرام است و آن کار واجب است، در حالی که فقها این را نفرموندن همان مرحله‌ی اول امر را آوردند، امر اینکه این کار را بکن و آن کار را نکن، ما اصلاً برای تذکر نیازی به ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر نداریم، با ادله‌ی دیگری که فذکر فإن الذکر تنفع المؤمنین، یادآوری می‌کنیم تذکر می‌دهیم.

این باید در بحث فروع‌ات فقهیه مطرح شود، تذکر از موارد امر به معروف و نهی از منکر نیست، تذکر مثل سایر ارشادات و موارد می‌ماند، آنچه که متعلق برای وجوب است خود امر است، بل تکن منکم امة تدعون إلى الخیر و تأمرون بالمعروف، یعنی امر به معروف و نهی از منکر.

ما عرض کردیم عقل کجا مسئله امر و نهی را درک می‌کند؟ شما عقل سلیم خودتان را با قطع نظر از این نوشته‌ها و مطالب قاضی قرار بدهید آیا عقل درک می‌کند که اگر یک کسی کار بدی انجام می‌دهد من نهی کنم یا امر کنم، ما عرض کردیم عقل چنین چیزی را درک نمی‌کند نه ملاک قاعده‌ی لطف، نه قاعده شکر منع، نه ارشاد جاهل، به هیچ یک از این ملاکاتی که در احکام عقلیه است، عقل فقط نهایتش می‌گوید تذکری بدهید، نه امر و نهی کنید.

شارع متعال آمده مراحل را ذکر کرده از کراهت و ناراحتی باطنیه که انسان قلباً ... باید در فقه بحث شود که آیا لزوم و وجوب دارد یا نه؟ تا مرحله‌ی بالای آن که حتی به ضرب و جرح هم می‌رسد. به نظر ما هیچ یک از اینها عقل دلالت ندارد، حتی کراهت باطنی‌اش را هم عقل درک نمی‌کند، چه لزومی دارد آیا عقل می‌گوید اگر یک کسی کار زشتی می‌کند تو باید باطناً نسبت به او

کراهت داشته باشی؟ کراهت باطنی چه اثری دارد؟ کراهت باطنی که فقها در امر به معروف می‌گویند، برای این است که دیگری بفهمد و انجام ندهد، اما مجرد کراهت باطنی، عقد این را ادراک نمی‌کند و بالجمله به نظر ما آنچه از ظواهر ادله استفاده می‌شود این است که امر به معروف و نهی از منکر به هیچ وجهی ارتباط به عقل ندارد، شارع آمده این را از اول تأسیس کرده، خود شارع هم آمده برایش مراحلش را ذکر کرده، چرا ما بیائیم خودمان را به تکلف بیندازیم بگوئیم عقل اصلش را درک می‌کند ما شرایطش را شارع آمده بیان می‌کند، اولاً عرض کردم این مطلب ثبوتاً باطل است.

(سؤال و پاسخ استاد):

روی قاعده‌ی ارشاد جاهل، عقل می‌گوید ارشاد کن، ولی ارشاد با مسئله‌ی امر و نهی فرق می‌کند، ارشاد مثل سایر موارد ارشادی است، یک کسی غذای مسموم که می‌خواهد بخورد، شما ارشادش می‌کنی این غذا تو را می‌کشد، عقل هم می‌گوید باید به این بگوئی، اگر واقعاً دیدی یک غذای مسموم جلوی شخصی گذاشتند و می‌خواهند او را بکشند، عقل می‌گوید تو باید به او تذکر بدهی و ارشادش کنی، ما تا این مرحله‌اش را قبول کردیم اما مسئله‌ی نهی چگونه؟ مسئله‌ی امر چگونه؟ این عناوینی که الآن خواندیم لزوم ایجاد امنیت، مثلاً آقایان در همین فقه و اصول می‌گویند حفظ نظام، یعنی نظام بشری (نه حکومت) واجب است، این حفظ نظام که وجود دارد اولاً باز در خود کبرای آن دیدم بعضی تردید می‌کنند، برای من چه لزومی دارد که نظام بشری را حفظ کنم، یک کاری نکنم که اختلال در آن ایجاد شود، ولی قریب به اتفاق این را قبول می‌کنند، می‌گویند وجوب حفظ نظام یک عنوان عقلی را دارد که ما باید این نظام بشری را حفظ کنیم و نگذاریم در آن اختلال به وجود بیاید، یکی از شئون حفظ نظام امنیت این نظام است، این وجوب حفظ نظام به چیست؟ به اینکه من اختلالی ایجاد نکنم، همین اندازه. اما اگر دیگری اختلال می‌کند و من بروم جلویش را بگیرم، عقل این را می‌گوید؟ عقل می‌گوید تو اختلال در این نظام نباید به وجود بیاوری، تو نباید کاری کنی که موجب هرج و مرج شود.

(سؤال و پاسخ استاد):

ما در دین‌مان، در شریعت‌مان، می‌گوئیم یکی از واجبات در فروع دین امر به معروف و نهی از منکر است، تذکر که وجوب ندارد ولو آیه‌ی شریفه فرموده: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» اما به قرینه‌ی ذیلش دارد فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ، ذکری نافع است. حالا اینکه بگوئیم تذکر وجوب دارد باز تذکر غیر از امر به معروف و نهی از منکر است.

(سؤال و پاسخ استاد):

بحث ما این است که امر و نهی را عقل درک نمی‌کند، مدعای بعضی از آقایان این است که این وجوب امر به معروف و نهی از منکر عقلی، الزامش تأسیسی نیست، این عباراتی که ایشان خواندند آقایان می‌خواهند بگویند الزامش عقلی است و شرایطش را شارع آمده بیان کرده.

هفته آینده بحث واجب کفایی را تمام کنیم دو مرتبه برمی‌گردیم به اینکه این عنوان عقلی دارد یا ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

شکر منعم که به ملاک عقل است ولی طریقه ی آن که نماز خواندن است به ملاک شرع است.
[2] ذاریات (51): 55.